## سؤال و جواب بحث وجود رابط

 سؤال: در وجود رابط مى‌خواهند چه را ثابت كنند؟

 جواب: مى‌خواهند وجود رابط را ثابت كنند.

 سؤال: در عالم وجود رابط كیست، یعنى رابط بین خدا و ...؟

 جواب: نه، رابط به معناى واسطه رابط بین نسبت ارتباطى الآن شما دارید یك رنگ قرمز، در اینجا یك كتابى هم دارید، این رنگ عرض است، كیف است، عارض مى‌شود بر این موضوع، عرض بدون موضوع نمى‌شود و وجود موضوع بر وجود عرض به تقدم اولى تقدم دارد. بناءً علیهذا منظور این است كه عرض كه مى‌خواهد بر موضوع عارض بشود، یك وجودى در اینجا هست كه بین عرض و بین موضوع كه كتاب باشد ربط مى‌دهد. به این مى‌گویند وجود رابط. چون ما خودمان مى‌توانیم یك معناى عرض فى نفسه را تصور كنیم. قرمزى احتیاج به موضوع ندارد. در عالم ذهن، هر چیز را كه بتوانید مستقلًا در ذهن تصور كنید، به آن وجود فى نفسه مى‌گویند. و هر چه را كه نتوانید فى نفسه تصور كنید، بلكه براى تصور او تصور غیرى لازم است وجود فى غیره مى‌گویند.

 بنابراین آیا شما قرمزى را بدون شئ دیگرى مى‌توانید تصور كنید؟ بله مى‌توانیم. ما در ذهن مان قرمزى تصور مى‌كنیم سبزى تصور مى‌كنیم، كمّ تصور مى‌كنیم، خط تصور مى‌كنیم و اشكال تصور مى‌كنیم، این اشكال هیچ گونه موضوع ندارند و موضوع آنها فقط ذهن است.

 دلیلش این است كه اگر شما نتوانید قرمزى تصور كنید، پس چرا وقتى یك شیء قرمز را مى‌بینید مى‌گویید این قرمز است؟ بخاطر اینكه این رنگ را بر آن رنگى كه در ذهن شما هست منطبق مى‌كنید و حكم مى‌كنید: «هذا الونٌ احمر» اما اگر در ذهن شما قرمزى و لونى بدون موضوع نباشد، و هر لونى كه باشد مستند به موضوع خودش باشد و قابل تسرّى به موضوع دیگر نباشد، در اینصورت دیگر شما نمى‌توانید قیاس كنید. چون هر رنگى با خصوصیت خودش آمده است. مثلا فرض كنید كه زیدى كه پسر عمرو است؛ زید بن عمرو، این زید با انتساب به پسر عمرویت و بنوّت با عمرویت در ارتباط است و شما نمى‌توانید این زید را به شخص دیگر تسّرى بدهید. اگر بگویید این مثل آن است، یك زیدى را پیدا كنید، یك خالدى را پیدا كنید و بگویید این خالد مثل زید است. در حالتى كه خالد، ابن عمرو نیست. خالد هیچ وقت ابن عمرو نخواهد بود بلكه خالد، ابن بكر است. اگر شما بخواهید بگویید كه این خالد مثل زید است باید وجه اشتراك زید را داشته باشید كه ابن عمرو باشد. از نقطه نظر خصوصیت ملحوظه در زید نمى‌توانید شخص دیگرى را به او تشبیه كنید. البته مى‌توانید بگویید كه خالد مثل زید است در لون بشره، خالد مثل زید است در علم، خالد مثل زید است در فلان. بنابراین شما یك وجه اشتراكى در این جا اخذ كردید كه قابل تسرّى است. آن جنبه كلى مى‌شود. ولى لون و امثال ذلك عوارضى هستند كه وجود فى نفسه دارند یعنى ذهن براى آنها یك وجود مستقل از موضوع تصور مى‌كند.

 الآن ما یك موقع چشم خود را ببندیم قرمزى را در ذهن‌مان تصور مى‌كنیم لون سبز را در ذهن مان تصور مى‌كنیم، خط را در ذهنمان تصور مى‌كنیم، شما چشمتان را ببندید، یك خط یك مترى در ذهن ما نقش بست. آیا آن خط در ضمن یك موضوع براى شما آمده؟ آیا در ضمن در و چوب و امثال ذلك آمده است؟ پس اعراض وجود فى نفسه هستند، این از یك طرف.

 از طرف دیگرخود این كتاب یك موضوع است و آنهم طبعاً و بطریق اولى وجود فى نفسه دارد. پس ما دو موجود فى نفسه داریم اما در عالم خارج كه نگاه مى‌كنیم مى‌بینیم این لون و این رنگ قرمز تحقق لنفسه ندارد یعنى تحقق بنفسه ندارد بلكه باید فى غیره تحقق پیدا كند. یعنى وجود فى نفسه دارد ولى وجود فى نفسه آن، در غیر است. یعنى بدون موضوع تحقّق پیدا نمى‌كند. ولى ما مى‌بینیم این موضوع، بدون آن هم تحقّق پیدا مى‌كند. كتاب هست و قرمزى نیست، كتاب هست و سبزى نیست، كتاب هست و رنگ سیاه نیست. پس رنگ و لون محتاج به موضوع است. البته فعلیت این موضوع، فعلیاً به لونٌ مّا است، امّا خصوص لونیت، احتیاج به موضوع دارد.

 سؤال: همان طورى كه جوهر به یك عرضٌ مّائى احتیاج دارد، اعراض هم به یك موضوعٌ مّاء احتیاج ندارد؟

 جواب: در این مسأله ما شكى نداریم، صحبت در این است كه كدام یك از این دو تا بردیگرى تقدم طبعى دارند؟. آیا باید موضوعى باشد تا اینكه لونى بتواند بر او حمل بشود، یا اینكه لونى باید باشد تا موضوعى بتواند تحقق پیدا بكند؟ این دو مسأله است.

 وجود رابطى كه آقایان مى‌فرمایند كارش این است كه این لونى كه احمر است و این كتابى كه موضوع و جسم است ارتباط برقرار مى‌كند لذا مى‌گوئیم «هذا الكتاب احمر، هذا الرّجل عالم، هذا الرجل كاتب» به عنوان مثال: «كاتب» جنبه صفتیت و جنبه عرضیتى كه در اینجا به عنوان محمول در قضایاى هلیت مركبه براى موضوع ثابت شده در اینجا یك واسطه در عروض مى‌خواهد، این واسطه را اسمش را وجود رابط گذاشتند. كه آن واسطه نه خود نفس كتاب است، چون ما كتاب را تصور مى‌كنیم و نه لون است، چون بدون تصور كتاب لون را تصوّر مى‌كنیم پس آن واسطه باید چیز دیگرى باشد كه آمده است بین كتاب و لون در عالم خارج ارتباط برقرار كرده است.

 یك آقایى اینجا نشسته است و مى‌خواهد این خانم را در عقد نكاحش در آورد، این خانم هم اینجا نشسته و از خدایش است كه این آقا به عقد نكاح او را در بیاورد حال یا بلا واسطه اقدام مى‌كنند این یك مسأله است. یك وقت یك واسطه مى‌آورند. واسطه چیست؟ یك روحانى را مى‌آورند كه این روحانى واسطه مى‌شود بین این دو ارتباط. پس ببینید ما وجود رابط داریم. وجود ما در عالم تشریع، مى‌شود وجود رابط، كه بین دو حرام را این وجود رابط حلال مى‌كند. این خیلى مهم است. دو نفر حرام كه هر دو به همدیگر حرامند این دو نفر با همدیگر حلال مى‌شوند. این خیلى عجیب است. ببینید! مائیم كه حرامها را حلال مى‌كنیم، حلال را حرام مى‌كنیم. یك صیغه طلاق مى‌خوانیم حلال، حرام مى‌شود؛ عقد مى‌خوانیم حرام، حلال مى‌شود.

 سؤال: رابط بین رنگ و كتاب هیچ تعینى ندارد؟ آن وجود چیست؟ وجود رابط تعین دارد؟

 جواب: نمى‌دانم این حرفها را از كجا آوردند، گفتند كه وجود فى نفسه لون را احساس مى‌كنیم، وجود فى نفسه موضوع را احساس مى‌كنیم، اما یك وجود بسیار ضعیف و نحیف و لاغرى كه فقط یك استخوان و یك پوست به او هست، اسم او را مى‌گذاریم وجود رابط، كه بین این موضوع و بین این محمول فقط جنبه ربطى ایجاد مى كند. این مجمل بحث است و چكیده این مسأله كه انشاء الله ما درباره این قضیه باید یك قدرى بیشتر تأمل كنیم و ببینیم آیا كلام آقایان قابل حمل و قابل توجیه هست یا نه؟

## مواد ثلاث بر نسبت حكمیه در قضایا عارض مى‌شوند

 در قضیه عرض شد كه مواد ثلاث كه ضرورت و امكان و امتناع هست، اینها بر نسبت حكمیه در قضایا عارض مى‌شوند. سواءٌ اینكه این نسبت حكمیه در قضایا و نسبت حكمیه بین موضوع و محمول، در قضایاى حقیقیه باشد یا در قضایاى خارجیه. در قضایاى حقیقیه هم ما مواد ثلاث را داریم. وقتى كه مى‌گوییم كه مثلث داراى سه ضلع است، این ضلع بودن یا ثلاث زوایا، به چه ماده‌اى براى این مثلث حمل مى‌شود و به چه نسبتى بر این حمل مى‌شود؟ به نسبت ضرورت. یعنى ضرورت است كه حكم مى‌كند به حمل محمول براى موضوع. همان طور در قضیه خارجیه هم ما همین را مشاهده مى‌كنیم. فرض كنید مى‌گوییم: «زیدٌ عالمٌ» این علم براى زید به چه ماده‌اى از مواد ثلاث حمل مى‌شود؟ به ماده امكان حمل مى‌شود، زیدٌ عالمٌ بالامكان یا اگر این علم ضرورت داشته باشد براى یك وجودى مى‌گوییم: «الله عالمٌ بالضروره» یا فرض كنید كه «الجاهل ـ در ظرف جهل ـ عالمٌ بالامتناع» یعنى به واسطه امتناع، ما سلب ربط بین عالم و بین جاهل كردیم. چون عالم و جاهل متناقضین هستند. بناءًا على هذا در قضایاى حقیقیه و در قضایاى خارجیه ما، از نقطه نظر انتساب به مواد ثلاث هیچ گونه فرقى نیست.

 یعنى همان طورى كه در قضیه حقیقیه یك ذاتى یا ذاتیات شیئ را یا غیر ذاتیات شیئ را به یكى از این مواد ثلاث بر این موضوع حمل مى‌كند، همین طور در قضایاى خارجیه، نسبت بین موضوع و محمول ما با یكى از این مواد ثلاث تحقق پیدا مى‌كند. فرض كنید مى‌گوییم: «كلّ عالمٍ فى هذا البلد لهم عباءٌ و رداء» این عباءٌ و رداءٌ در قضیه خارجیه ما بالامكان است، یا اینكه اگر این مستند به علت باشد، این واجب بالغیر و بالضرورت بالغیر مى‌شود. و كلّ انسانٍ فى الخارج یمكن ان یكون شاعراً ویمكن ان یكون كاتباً. این حمل كاتبیت و شاعریت بالامكان است. یا فرض كنید كه در قضایاى خارجى: «كل انسان آكل» هر انسانى اگر بخواهد به بقاء خودش و به حیات خودش ادامه بدهد باید غذا بخورد. در اینجا قضایاى ما قضایاى خارجیه است. در این جا یا حكم ضرورت مى‌كنیم یا حكم امكان مى‌كنیم.

## اشكال بر كلام حكما

 بناء علیهذا این كه مورد بحث واقع مى‌شود كه وجود رابط عبارتست از یك امرى وراى نسبت حكمیه و وراى نسبت اتحادیه كه نسبت هوهویت است، این معنا را ما نتوانستیم ادارك بكنیم كه منظور آقایان از این وجود رابط در اینجا چه وجودى است. چون عرض شد همان طورى كه مى‌بینیم در قضایاى خارجیه موضوع و محمول در قضیه ذهنى ما بازاء خارج است، یعنى حكایت از خارج مى‌كند به خلاف قضیه ذهنیه، كه هم موضوع ذهنى است و هم محمول ذهنى است و هم نسبت اتحادیه ذهنى است و هم نسبت حكمیه ذهنى است و هم حكم ذهنى است. تمام اینها ذهنى است و ما كارى بخارج نداریم.

 سؤال: آن وقت امكان كه خودش خارجى است چطور در این قضیه حقیقیه كه ذهنى هست وجود دارد؟ امكان در خارج است.

 جواب: دیروز عرض كردم كه نیست.

 سؤال: چطور این سه جهت در قضایاى حقیقه هم هست؟

 جواب: نه، منظور من خود نفس این سه جهت نبود منظورم مواد ثلاث بود. البته ممكن است این امكان را به بعضى از جهات قضیه برگردانیم. یعنى فرض كنید كه من باب مثال در معادلاتى كه در ریاضى و امثال ذلك داریم، خودش بخواهد متبدل بشود به یك شیئ دیگر. در آنجا وجود خارجى لحاظ نیست. من باب مثال تبدل یك مربع به مثلث؛ این تبدّل خودش امكان است. یعنى اگر ذهن بیاید این مربع را به دو قسم تقسیم كند مى‌تواند از این مربع دو مثلث درست كند یا فرض كنید كه چند ضلعى را از نقطه نظر زاویه متبدل كنیم به زوایا دیگر.

 در اینجا كارى به عالم خارج نداریم. ما كار به نفس امكانیت این تبدّل و تغیر در اینجا داریم؛ در خود این جهت كه این را اسمش را امكان بگذاریم، یعنى ممكن است یعنى ذاتاً ممكن است یعنى مى‌تواند این را قبول بكند، هنوز قبول نكرده.

 مربع داراى چهار زاویه است اما این مربع میتواند تبدیل به دو مثلث بشود. الآن ما یك خط از یك زاویه مى‌كشیم تا زاویه مقابل، این مى‌شود یك مثلث. همین طور یك ذوزنقه و امثال ذلك مى‌تواند تبدیل به یك مربع یا تبدیل به یك مستطیل و یك مثلث بشود. این تبدل و تغیر، تبدیل و تغیر خارجى نیست، این تغییر و تبدّل ذهنى است. البته اگر ما امكان را جهت خارجى گرفتیم براى عروض عوارض و جهت وجود خارجى بود، این دو تا بر نمى‌دارد ولى اشكالى ندارد كه خود امكان هم به قضایاى حقیقیه و اشكالى كه ممكن است بر این شكل بواسطه تأمّل عقلى پیدا بشود، بار بشود. از این نقطه نظر، به این حقیقت جوهریه این موضوع كه ممكن است محمولات متعددى بار بشود، امكان مى‌گوئیم.

 سؤال: امكان وقوعى است نه امكان ذاتى.

 جواب: امكان وقوعى امكان خارجى است

 سؤال: در ذهن امكان وقوعى مى‌شود و الّا خود جهت، ضرورت است. وقتى كه یك خط آمد، قطر مربع بالضروره دو مثلث تشكیل مى‌دهد.

 جواب: اگر آمد درست است، ولى هنوز كه نیامده، حالا كه نیامده صحبت در این است كه آیا در ذهن یك ذوزنقه، مى‌تواند تبدیل بشود؟ یعنى تبدیل ذوزنقه به یك مربع و به یك مثلث. امكان دارد یا مستحیل است یا ضرورت؟ ضرورت ندارد، چون اگر ضرورت داشته باشد، باید الآن متبدّل باشد. پس ممكن است، قابلیت دارد این ذوزنقه مستوى الطرفین بالنسبه به اعمال ذهنى و بالنسبه عدم اعمال ذهنى متبدل به مربع و به مثلث شود. یعنى ذهن مى‌تواند او را تبدیل كند. در جوهر ذوزنقه این خوابیده است كه مى‌تواند متبدل بشود.

 یك وقت شما ممكن است بگویید كه اصلا ذوزنقه مربع بودن و مثلث بودن، بالفعل براى او وجود دارد. این همان مطلب شماست كه ما اگر امكان را از این نقطه نظر بررسى كنیم، كه الآن یك ذوزنقه مركب است از یك مثلث و یك مربع، پس مثلثیت و مربعیت بالفعل براى ذوزنقه ضرورت دارد، ولى ما نمى‌بینیم وقتى كه یك خط بكشیم مشخص مى‌شود. ولى در واقع ما الآن این حرف را نمى‌توانیم بزنیم. الآن ما مثلثى نداریم، ما مربعى نداریم، یعنى الآن وقتى شما به ذوزنقه نگاه بكنید به دید یك مثلث و مربع به آن نگاه مى‌كنید به آنچه كه الآن براى شما فعلیت دارد، آن مثلث نیست، ذوزنقه است. ولى تبدّل، امكان ذاتى دارد براى او یعنى استواء طرفین دارد. اگر ذهنى بیاید، این را انجام مى‌دهد و اگر ذهنى نیاید، این به همین كیفیت خودش باقى است. این مثل ماهیت مى‌ماند، اگر جعل تعلق بگیرد آن ماهیت وجود پیدا مى‌كند، ولى اگر جعل تعلق نگیرد این ماهیت وجود پیدا نخواهد كرد. منتها وعاء آن خارج است وعاء وعاء ذهن است.

## استاد: مواد ثلاث حتما به نسبت حكمیه مى‌خورند

 این جا مفرق طرق است كه آنچه را كه ما احساس مى‌كنیم در مواد ثلاث، اوّلا مواد ثلاث حتما به نسبت حكمیه مى‌خورند و نسبت حكمیه است كه این جهت را تعیین مى‌كند؛ یعنى ثبوت محمول براى موضوع. این ثبوت محمول براى موضوع یا بالضروره است یا بالامكان یا بالامتناع است،

## اشكال بر كلام حكما

 مسأله دوم اینكه، چطور شما مى‌فرمایید این مواد ثلاث در قضایاى هلیت مركبه به وجود رابط مى‌خورند امّا در قضایاى هلیت بسیطه به نسبت حكمیه مى‌خورند اینكه كوسه و ریش پهن شد. اگر این مواد ثلاث، مواد ثلاث است و ربط بین موضوع و محمول است اگر به وجود رابط شما مى‌زنید باید در هلیت بسیطه هم رابط قائل بشوید اگر شما به نسبت حكمیه مى‌زنید، آن را كه غیر از وجود رابط مى‌دانید. پس در این جا قضیه چى شد؟ این مواد ثلاث در اینجا چه كار كرد؟ خلاصه نفهمیدیم این مواد ثلاث سر كدام موضوعى آمد و عارض بر كدام موضوع شد؟ موضوع مواد ثلاث نسبت حكمیه بین محمول و بین موضوع است یا مواد ثلاث وجود رابط خارجى بین موضوع و محمول است؟ به ذهن اصلًا كارى ندارد

 اشكالى كه در این قضیه وارد مى‌شود این است كه این مواد ثلاث اگر به وجود رابط مى‌خورند این قضایا كه فرق نمى‌كند. در قضایاى هلیه مركبه شما مى‌گویید وجود رابط و در قضایاى هلیه بسیطه مى‌گویید نسبت حكمیه. اشكال دیگر كه در اینجا هست این است كه موادّ ثلاث، جزء معقولات ثانیه است و معقولات ثانیه ظرف تحققش و تقررش ذهن است. اگر شما وجود رابط را خارج مى‌گیرید، دیگر مواد ثلاث را نمى‌توانید به او حمل كنید. مواد ثلاث جزء معقولات ثانیه است و ظرف آنها ذهن است. پس قطعاً باید نسبتى كه موضوع واقع بشود براى مواد ثلاث، خود آن نسبت هم ذهنیه باشد، این اشكال ندارد. در قضایاى خارجیه، حكایت از خارج مى‌كند و ما به ازاء خارجه، در قضایاى حقیقیه، ما به ازاء، خود نفس وجود ذهنى است و كارى به امر خارج ندارد.

## دو اشكال بر این نظریه وارد است كه ...

 پس این دو اشكال بر این نظریه وارد است كه اولا مواد ثلاث جزء معقولات ثانیه است و نمى‌تواند ظرف تحقق آنها ظرف خارج باشد، مسأله دوم اینكه چطور شد؟ ما نفهمیدیم موضوع مواد ثلاث چیست؟ اگر موضوع مواد ثلاث، وجود رابط در خارج است، پس باید در هلیت بسیطه هم قائل به وجود رابط بشویم. اگر مواد ثلاث موضوعش نسبت حكمیه است این نسبت حكمیه هم در قضایاى مركبه هست، هم در قضایاى بسیطه؟ این اشكالى كه به مطلب وارد مى‌شود.

## حقیقت مسأله و حقیقت بحث

 اما حقیقت مسأله و حقیقت بحث چیست؟ یعنى در واقع ما داریم در اینجا یك پله زودتر مى‌رویم به قلّه. مى‌خواهیم روضه را اول بخوانیم بعداً شروع كنیم به موعظه و نصیحت كردن و آن اینكه تمام این مسائل نشأت گرفته از مسأله جعل است. باید ببینیم جعل در اینجا چه كار انجام داده است؟ اگر ما وجود رابط را فقط یك وجود ذهنى بین محمول و بین موضوع مى‌دانیم، در اینجا مشكل نداریم. ذهن داراى وجودات متعددى است، یك وجود وجود موضوع است یك وجود، وجود محمول است، یك وجود، وجود هوهویت و نسبت اتحادیه است. یك وجود، وجود نسبت حكمیه است كه در اینجا حكم برقرار است، یك وجود هم در اینجا حكم است، یا عدم الحكم است. عدم الحكم كه وجود نیست عدم الحكم است، اینها مسائل ذهنیه است و خیلى قابل توجه نیست.

 سؤال: ذهنى هم باشد وجود رابط در ذهن هم نداریم

 جواب: عرض كردم كه ما غیر از نسبت حكمیه چیز دیگرى را نمى‌بینیم. حالا شما اسم نسبت حكمیه را اصطلاحاً وجود رابط مى‌گذارید اشكال ندارد، ولى ما غیر از نسبت حكمیه چیز دیگرى را در اینجا نمى‌بینیم. اما آمدیم سراغ خارج، ببینیم در عالم خارج چیست؟

 همانطورى كه عرض شد در خارج ما یك موضوعى را و یك عرضى را مى‌بینیم، كه عارض بر این موضوع شده و عقل مى‌تواند بین این دو تفكیك قائل بشود، یعنى هم رنگ را ببیند هم كتاب را. دلیلش این است كه یك وقت اولین چیزى را كه چشم انسان به آن برخورد مى‌كند الوان است. یك دفعه چشم باز مى‌كند مى‌بیند یك چیز قرمز اول قرمزى را مى‌بیند بعد مى‌رود جلوتر دست مى‌زند لمس مى‌كند مى‌بیند كه این كتاب است، بعد كتاب را باز مى‌كند مى‌بیند خطهایش عربى است، بعد یك مقدارى مطالعه مى‌كند، اگر چیزى فهمید از آن مى‌فهمد كه مثلًا فلسفه است اگر هم نفهمید مى‌گوید كه اینها خیلى مطالب، مطالب بالاست. اینها یك چیزهایى است كه ما از آن سر در نمى‌آوریم

 پس در وهله اول لون به نظر مى‌آید، بعد موضوع این لون كه كتاب است به نظر مى‌آید، یعنى همان جنبه قرطاسیت آن و جنبه این ماده‌اى كه این لون بر او عارض است. سؤال ما این است كه در عالم خارج وجود به چه تعینى در آمده به عبارت دیگر جعل به چه تعلق گرفته است؟ این را مى‌دانیم یك جعلى تعلق گرفته به خود كتاب. خود كتاب موضوع است حالا سواءٌ این كه لون كتاب اسود باشد یا احمر باشد. جعل جاعل، به اضافه اشراقیه نه به اضافه اضافیه تعلق گرفته است به موضوع. این را قبول داریم، دوم جعل جاعل تعلق گرفته است به لون این موضوع. یعنى خداوند تبارك و تعالى یكى كتاب را خلق كرده است دوم لون كتاب را خلق فرموده است. اول خدا یك جعلى كرده موضوع را. دوم جعل كرده لون را و سوم جعل كرده وجود رابط را كه نسبت بین لون و بین كتاب است. اگر ما همه اینها را یكى بدانیم مى‌گوییم هم موضوع و هم لون به جعل واحد جعل شده، كه البته در اینجا این حرف را نمى‌زنیم. آن جعل، جعل بسیط است. این جعل عرض براى موضوع مركب است. جعل نفس الوجود در اینجا جعل بسیط است. و جعل عرض براى آن، مركب است. حالا آیا این طور است كه یك جعل تعلق مى‌گیرد به كتاب و نفس الكتاب را یصبح موجوداً. یك جعل تعلق مى‌گیرد به لون، نفس اللون را یصبح موجوداً. و یك جعل هم تعلق مى‌گیرد به ارتباط و حمل عرض بر این موضوع به او مى‌گویند جعل مركب؟ یعنى جعلى كه واسطه بین این عرض و بین این موضوع است. در مورد اعراض، جعل واحد است. یعنى به نفس جعل عرض جعل رابطه هم هست. یعنى این عرض را كه جعل مى‌كند، این جعل در این كتاب تحقق پیدا مى‌كند نه اینكه یك جعلى بكنند بعد یك جعل دیگر مخفیانه و خیلى پنهانى و ضعیف و نحیف در این وسط باشد. این را ما نمى‌توانیم اثبات بكنیم و راهى براى اثبات این مسأله نیست. الّا این كه قائل به تعدد جعل بشویم كه این تعدد جعل خودش محلّ براى تأمل است. بنابراین این را ما فعلّا به عنوان در بسته و سربسته در اینجا عرض كردیم تا اینكه به مطالب دیگر این بحث برسیم و بیشتر از این راجع به این بحث شرح و گسترش ندهیم، چون بعداً مفصل این بحث مى‌آید و شرح خود نفس جعل را، و فرق بین جعل و مجعول را، و فرق بین مقوله و اضافه اشراقیه را، این را در آنجا باید عرض بكنیم.